

پشت خط (۱۱)

کسانی که به شعر و نقد ادبی علاقه دارند، گاهی با نوشته‌هایی از این قبیل مواجه می‌شوند:

(زمان پریشی، زبان پریشی و مکان پریشی، نگاه کروی، ژله‌ای در کنار پارودیک‌نویسی مضاف بر تراکم ترامنتیت برای خلق فرامنتیت، سیالیت و تداعی‌ها بهره‌مندی از تمامی عناصر زبان و همسایه زبانی، تجلی آوا در نوشتار نگاهی به پتانسیل‌های شعر کلاسیک، نیمایی و سپید (حجم، شاملویی) در کنار پدیده‌های فلسفه زبان ذهن از عناصر و مؤلفه‌های خلق

این فضا بدون تغییر: نویسی است) نوشته‌ها و سخنانی از این دست را اگر صد بار هم بخوانید و بشنوید، چیزی دستگیرتان نمی‌شود. خیال‌تان راحت باشد، اشکال از سواد و تمرکز فکری شما نیست. این نوع متن‌ها نشانگر بی‌سوادی و پریشانی ذهنی مؤلف و مترجم است. کسی که موضوعی را خوب فهمیده باشد، می‌تواند آن را به زبانی بیان کند که دیگران هم آن را بفهمند. بنابراین، نارسایی در نوشته‌ها به‌ویژه نوشته‌های علمی و آموزشی، هرگز دلیل ارزشمند بودن مطلب و یا

دانشمند بودن مؤلف و مترجم، نیست. هم‌چنین است، استفاده از اصطلاحات و کلمات نامأنوس و من‌درآوردی در نوشته‌ها، که اغلب برای اظهار فضل است.

در همین متنی که برای نمونه نقل کردم کلماتی مانند (ترامنتیت - فرامنتیت - نگاه کروی، ژله‌ای - پارودیک نویسی، نویسی) هیچ کمکی به انتقال مقصود نمی‌کنند و فقط موجب خستگی ذهن مخاطب می‌شوند.

اسماعیل امینی

شانته (۲)

بعد از بیان اجمالی مؤلفه اول یعنی شعریت، در این شماره به دومین شاخصه که شک‌اندازی است پرداخته می‌شود. یکی از اصلی‌ترین نمودهای شعریت در تقابل با مخاطب و خواننده قرار دادن آن‌ها بر دوراهی یا چندراهی است و ایجاد تردید در آن‌ها. کلام راسته و مستقیم که اساس نشر علمی و گزارشی است در شعر جایی ندارد بنابراین یک شاعر باید کلام خود را به سمت تفسیر و تأویل ببرد تا هم تأخیر در ارتباط و هم تأخیر در کسب معنی و هم ایجاد شک و تردید در باور خواننده و شنونده نماید.

شاعر می‌تواند از شیوه‌های گوناگون در شک‌اندازی مخاطب استفاده کند. یکی از ابزار مهم در تردیدافکنی، صورخیال است و از بین همه این ابزارها ارائه‌های ایهام و ایهام تناسب و کنایه و پارادوکس قدرت بیشتری در خلق این شاخصه دارند یعنی همان چیزهایی که اشعار حافظ را، با زیرساخت تاریخی و ادبی خود، قابل تأویل و تفسیر کرده است.

منظور نگارنده از شک‌اندازی آن نیست که به سردرگمی و بی‌اعتمادی ختم می‌شود بلکه تردیدی است که ابتدا ذهن و اندیشه را چندسویه درگیر می‌کند و سپس با عبور از گلوگاه تردید به یک پاسخ لذت‌بخش می‌رسد؛ تقریباً شبیه لذتی که پس از حل مجهولات به فرد دست می‌دهد. از دیگر ابزار تردیدافکنی در شعر طرح سؤال در درونه ناخودآگاه شعر است که شاعر با فراهم کردن چند فضا به مخاطب اختیار انتخاب می‌دهد و همین فرصت انتخاب نوعی تردیدافکنی است. به‌عنوان مثال شاعر فضاهایی سرخ و خاکستری و آبی و زرد و ... را در شعر می‌سازد و در نهایت اعلام می‌کند که من در زرد می‌میرم یا در سبز جان می‌گیرم و...

عوامل دیگری نیز در تردیدافکنی دخیل‌اند که در این مقال نمی‌گنجد و خوانندگان می‌توانند در کتاب «شانته» در آینده نزدیک پی‌گیری کنند.

علی آبان

چند رباعی از میلاد عرفان‌پور

ویرانه من را کسی آباد نکرد
مُردم، کسی از غربتم آزاد نکرد
در پهنه دشت تک‌درختی بودم
جز صاعقه هیچ‌کس مرا یاد نکرد

از شوق تو رود پشت سد می‌گرید
دریا هنگام جذر و مد می‌گرید
باران یعنی که آسمان مدت‌هاست
وقتی به تو فکر می‌کند می‌گرید

باید به عدم، به نیستن فکر کنم
باید به تب گریستن فکر کنم
بعد از تو هزار بار مرگم بادا
یک بار اگر به زیستن فکر کنم

آری به خطا همیشه کوچک دیده
از آن بالا همیشه کوچک دیده
پیداست چرا برج‌نشین مغرور است
آدم‌ها را همیشه کوچک دیده



احمد رضا قدیریان



متولد ۱۳۴۵ شهرستان ابرکوه استان یزد است و کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی. او سال‌ها در دبیرستان‌های استان‌های فارس و یزد ادبیات فارسی تدریس کرده است. قدیریان در سرود انواع شعر تبحر دارد ولی بیشتر به رباعی و غزل علاقه‌مند است. قدیریان هم برگزیده جشنواره‌های معتبر ادبی کشور بوده هم چند جشنواره مهم را داوری و دبیری کرده است. کتاب: (فصل اطلسی‌ها) مجموعه رباعی‌های این شاعر است که نشر فصل پنجم منتشر کرده. چند رباعی از این کتاب را بخوانید:

در حسرت انتها خداحافظی است
با اشک و غم و دعا خداحافظی است
پایان، تقدیر روشن هر آغاز
معنای سلام‌ها خداحافظی است

باید که به سرنوشت خود برگردم
یعنی به همان بهشت خود برگردم
من کودک کوچه کویرم ای شهر
بگذار به خشت خشت خود برگردم

سخت است برای دل، پریدن بی عشق
چون صبح، به خورشید رسیدن بی عشق
من واقعه‌ای نمی‌شناسم در خویش
دشوارتر از نفس کشیدن بی عشق

هر چند که سخت مختصر باید زیست
با حضرت عشق همسفر باید زیست
پیغام تمام مرگ‌های عالم
این است که عاشقانه‌تر باید زیست

آیین بهار را به خاطر بسیار
آن قول و قرار را به خاطر بسیار
در زردترین هجوم زرد پاییز
لبخند انار را به خاطر بسیار

سال‌ها بعد

وقتی که من نیستم
وقتی که کتاب‌های کتابخانه من
در دستفروشی‌های میدان انقلاب حراج می‌شود
وقتی که کسی این چاپ قدیم مثنوی را
از میان کتاب‌ها انتخاب می‌کند
وقتی برگ برگ کهنه این کتاب را
با سرانگشت حیرت ورق می‌زند
وقتی این شعر را
در کاغذ تا شده‌ای پنهان میان کتاب می‌یابد
تو را از سطر سطر این شعر بیرون می‌کشد
نقاشی می‌کند
آواز می‌خواند
حیف از معشوقه‌ای که تو بودی
و دریغ از شاعر نابلدی که من بودم

داود جهانوند

من و تو همسفر و سر به راه یکدیگر
من و تو همسر هم دل بخواه یکدیگر
از اینکه قسمت عشقیم روسیاه همیم
و روسپیدترین اشتباه یکدیگر
شکست خورده یکدیگریم و فاتح هم
فقیر یکدیگر... پادشاه یکدیگر
دو همسکوت و دو همسایه‌ایم مثل دو کوه
دو سر به شانه هم تکیه‌گاه یکدیگر
چه آشنا و چه خسته شبانه می‌باریم
برای عقده‌گشایی به چاه یکدیگر
چه چشم‌داشتی از لطف عشق داشته‌ایم
به غیر گاه به گاهی نگاه یکدیگر
من و تو شمع هم و آتش همیم آری
من و تو وقف همیم و تباه یکدیگر
بدون واهمه همدست من بیا برویم
به بی‌پناهی‌مان در پناه یکدیگر...

سعید سکاکی